

آیرونی در مقالات شمس

غلامحسین غلامحسین زاده*

زهرا لرستانی**

راست نتوانم گفتن که من راستی آغاز کردم مرا بیرون
می کردند، اگر تمام راست گفتمی به یکبار همه شهر مرا بیرون
کردندی، خرد و بزرگ و مولانا نیز با ایشان یار شدی.
(شمس تبریزی)

چکیده:

آیرونی، نوعی شیوه بیانی است که تقریباً معادل اصطلاحات ادبی رایجی همچون تجاهل العارف طنزآمیز، مجاز به علاقه تضاد، مدح شبیه به ذم، ذم شبیه به مدح، کنایه طنزآمیز، طعنه، استهزا و ایهام به کار می رود. به بیان دیگر، نوعی دوگانگی بیانی خلاف انتظار، یا نوعی استنباط خلاف مقصود گوینده است که با عنوان آیرونی از قرن هجدهم به بعد در ادبیات اروپا شایع شده است. اما ریشه لغوی آن به زمان سقراط و یونان باستان و شیوه‌های بیانی آن حتی به پیش‌تر از آن برمی گردد، زیرا این شیوه سخن گفتن همواره با زبان همراه بوده است، چنان که در بسیاری از آثار ادبی کلاسیک فارسی نیز نمونه‌های آن را می توان یافت از جمله در مقالات شمس که دارای زبان و شیوه‌های بیانی خاصی است، انواع مختلف آیرونی را می توان نشان داد. در واقع شمس برای برجسته کردن کلام خویش، به طور طبیعی و به گونه‌ای که اصلاً مصنوعی به نظر نمی رسد، از این شیوه به خوبی بهره جسته است. سخن و اندیشه شمس به طور طبیعی آیرونی است، یعنی نوع اندیشه و شیوه سخن گفتن او به گونه‌ای است

* استادیار دانشگاه تربیت مدرس / ggholamhosienzadeh@yahoo.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس / zahralorestani@gmail.com

که موجب می‌شود، به طور طبیعی ساختارهای عادی زبان شکسته شود و نوعی پوشیده‌گویی و رندمعنایی (کلام آبرونیک) در سخن او پدید آید.

◀ کلیدواژه‌ها:

آبرونی، شمس تبریزی، بلاغت، مقالات شمس، رندمعنایی.

تعریف آبرونی

آبرونی (irony) از واژه یونانی آبرونیا (eironeia) به معنای اصطلاحی ریا و برخلاف واقع نشان دادن (دانشنامه ادب فارسی، ص ۱۵) از نام شخصیتی به نام آبرون در کمدی یونانی برگرفته شده است. نقش آبرون در این کمدی، نقش مقابل آلازون لاف‌زن بود. آبرون، توسری خور و نحیف، اما باهوش بود. ظاهراً خود را در برابر آلازون به نادانی می‌زد، ولی در نهایت بر او چیره می‌شد. (D.L.T, p156-160)

سقراط نیز در مباحثاتش روش آبرون را به کار می‌برد. او ابتدا در موضوع مورد بحث، خود را به نادانی می‌زد و از حریف سؤالاتی می‌کرد، آن‌گاه با کشف نقطه ضعف‌ها و ایجاد تناقض در پاسخ حریف، او را مغلوب می‌ساخت. به همین سبب نخستین بار این واژه را یکی از دشمنان سقراط برای اشاره به روش مباحثه‌ای او به کار برد. (تاریخ طنز در ادبیات فارسی، ص ۳۸) البته کادن نظر دیگری دارد، او معتقد است نخستین بار در جمهوریت افلاطون (قرن ۴ ق. م) واژه آبرونی ذکر شده است. (فرهنگ نقد ادبی، ص ۲۰۵)

ارسطو نیز در مبحث طنز در اخلاقیات از آبرون سخن گفته است. او با اشاره به اینکه آبرون بر خلاف آلازون خود را خوار و آسیب‌پذیر جلوه می‌دهد تا حریف را به دام بیندازد، اصطلاح آبرونی را به معنای شخصی که خود را کمتر از آنچه هست بنمایاند یا از بیان مستقیم معنای ظاهری عدول کند، به کار می‌برد. به بیان دیگر، آبرونیست کسی است که از منزلت خود می‌کاهد و مانند سقراط خود را به ندانستن می‌زند، یعنی از قضاوت صریح اخلاقی خودداری می‌کند و بر عینیت تأکید می‌ورزد. (D.L.T, p156-160)

سابقه کاربرد اصطلاح آیرونی به سال ۱۵۰۲ در ادبیات انگلیسی برمی گردد. (فرهنگ نقد ادبی، ص ۲۰۵) اما از قرن هجدهم به بعد، معنای این اصطلاح گسترش یافت و صاحب نظران نقد نو، آیرونی را به معنی یکی از ابزارهای متن برای ایجاد تنش به کار بردند. آن‌ها معتقد بودند هر متنی دارای تنش است و آیرونی یکی از گونه‌های این تنش می باشد. امپسون نیز ابهام را به گونه‌ای تعریف می کند که با تعریف آیرونی، به ویژه آیرونی واژگانی متناظر است. البته با این تفاوت که منتقدان نقد نو معتقدند، متن، ورای این تناقضات و تنش‌ها به یک وحدت ارگانیک می رسد، حال آنکه امپسون این وحدت و هماهنگی نهایی را برای متن قائل نیست.

در *دانشنامه ادب فارسی* در تعریف آیرونی آمده است: «در اصطلاح، شگردی است که نویسنده با توجه به بافت متن، به کلام یا واقعه‌ای ظاهراً صریح، معنایی بسیار متفاوت می بخشد که در آن دریافتی کاملاً مطایبه آمیز از ناهمخوانی وجود دارد. به عبارت دیگر، آیرونی بیانی ادبی است که در لحن آن نوعی دوگانگی وجود دارد، چنان که نسبت به آنچه گفته شده یا دیده شده، از جنبه‌ای دیگر نامعقول یا نامفهوم است یا متضاد و خلاف انتظار. (دانشنامه ادب فارسی، ص ۱۵)

یک بررسی اجمالی نشان می دهد عنصر مشترکی که در تعاریف مختلف آیرونی ذکر شده و در آثار متعدد، تکرار شده است، بیان یک معنی و اراده معنای دیگر است. مو که نیز به همین نکته اشاره کرده و گفته است: «ساموئل باتلر در اثر *لنگرگاه زیبا* آیرونیک است چرا که یک چیز می گوید و معنی دیگری اراده می کند. (فرهنگ واژگان نقد ادبی، ذیل عنوان آیرونی)

واقعیت این است که به سختی می توان مفاهیم گسترده‌ای را - که برای آیرونی ذکر کرده اند - در یک تعریف محصور کرد، اما می توان ویژگی‌هایی را برای آن در نظر گرفت که میان تعاریف ارائه شده از آن و انواع آیرونی مشترک باشد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: خود را به نادانی زدن، دو گانه گویی یا ابهام، غافل گیری، طنز و استهزا، کنایه گویی و به کار بردن کلمه‌ها، عبارت‌ها در غیر معنی حقیقی آن‌ها.

برای آبرونی برخی ویژگی‌های دیگر نیز نظیر تأثیر تقدیر، مجازات بیش از اندازه مجرم، تناقض در شخصیت‌ها و وجود شخصیت‌های خاکستری برای بعضی از انواع آبرونی ذکر شده‌است که نمی‌توان آن‌ها را به همه انواع آبرونی بسط داد.

انواع آبرونی

تقسیم‌بندی آبرونی و تبیین تمایز گونه‌های آن، به همان دشواری ارائه تعریفی مشخص و غیر قابل مناقشه از آبرونی است. زیرا هر کس بنا به تعریف خود از آبرونی تقسیم‌بندی خاصی ارائه می‌دهد و حتی به جای تعریف، بیشتر آن را توضیح می‌دهد، مثلاً موکه می‌گوید: «طبقه‌بندی آبرونی و فهرست کردن تکنیک‌های آبرونی نخواهد توانست سریعاً بر هر قطعه از آبرونی برچسبی بزند، اما می‌تواند بگوید آبرونی ممکن است از چنین فرم‌هایی گرفته شود، در واقع تقسیم‌بندی‌های گوناگونی که از آبرونی ارائه می‌شود، فقط به همان اندازه می‌تواند برای ما تمایز ایجاد کند که ما میان سبز و آبی تمایز قائل می‌شویم در حالی که می‌دانیم تقسیمات اولیه بسیاری در پایان با هم ادغام می‌شوند. (compass of irony, p.41-45)

به هر حال آبرونی در مرحله نخست به دو طبقه اصلی آبرونی واژگانی و آبرونی موقعیت تقسیم می‌شود. آبرونی واژگانی در ساده‌ترین حالتش، گفتن چیزی است که منظور گوینده نیست. آبرونی موقعیت نیز وقتی روی می‌دهد که مثلاً کسی به بدبختی کس دیگری از ته دل می‌خندد، درحالی که نمی‌داند همان بدبختی دامنگیر او نیز هست. (فرهنگ نقد ادبی، ص ۲۰۹)

با این حال، در کتاب‌های گوناگون برای آبرونی انواعی ذکر شده است که ما در اینجا به اهم آن‌ها اشاره می‌کنیم: آبرونی بلاغی، آبرونی کلامی، آبرونی نمایشی، آبرونی ساختاری، آبرونی موقعیت، آبرونی رومانسیک، آبرونی تقدیر، آبرونی سقراطی، آبرونی رادیکال و آبرونی سوگناک یا تراژیک.

- آبرونی کلامی یا واژگانی (verbal irony):

آبرونی کلامی یا واژگانی، مهم‌ترین نوع آبرونی است و همان‌طور که از نامش پیداست، در سطح واژگان اتفاق می‌افتد و به چیزی که ما در ادبیات فارسی با اصطلاح

کنایه از آن یاد می‌کنیم، بسیار نزدیک است. این نوع آیرونی در ادبیات عامه و زبان محاوره کاربرد فراوان دارد. در آیرونی واژگانی، نویسنده نقش مهمی دارد و به نحوی برای شنونده یا خواننده معلوم می‌کند که منظورش کاملاً با آن چیزی که در ظاهر کلام می‌گوید، متفاوت است. هرگاه این نوع آیرونی برای مقاصد استهزایی و هجوآمیز به کار رود، تقریباً با مفهوم اصطلاح تهگم در ادب فارسی برابر است. این قسم گفتار طعنه‌آمیز و تهگمی در ادبیات کلاسیک و معاصر فارسی، به‌ویژه در هجویه‌ها و آثار طنزآمیز فراوان یافت می‌شود. (دانشنامه ادب فارسی، ص ۱۶)

موکه در این نوع آیرونی بر نقش نویسنده و مؤلف تأکید دارد و معتقد است نویسنده، آیرونی واژگانی را مخصوصاً به عنوان یک تکنیک به کار می‌برد. (compass of irony, p.41-45) زیرا اگر قصد نویسنده را در دو گانه‌گویی در نظر نگیریم، نمی‌توانیم آیرونی موجود در کلام را دریابیم. بنابراین، آیرونی یک شگرد بلاغی لفظی است که نویسنده آن را آگاهانه به کار می‌گیرد، و هرچه پنهان‌تر باشد زیبایی ادبیش بیشتر خواهد بود زیرا خواننده را برای کشف آن به فعالیت و خلاقیت ذهنی وامی‌دارد. البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که گاهی زبان به خودی خود و بدون دخالت نویسنده یا گوینده نیز دارای موقعیت آیرونیکی است که خواننده می‌تواند آن را در متن کشف کند. بعضی هم گفته‌اند: آیرونی واژگانی یک شیوه سخن گفتن است که در آن کلمات آگاهانه یا ناآگاهانه معنای واقعی را واژگونه نشان می‌دهند و یک احساس نامتناجس را در مخاطب ایجاد می‌کنند. (D.L.T, p156,160) چنان‌که می‌بینیم وجود کلمه «ناآگاهانه» در این تعریف، نقش نویسنده را نادیده می‌گیرد یا آن را کم‌رنگ جلوه می‌دهد، و در عوض به نقش خواننده اهمیت بیشتری می‌دهد، زیرا اگر خواننده آیرونی مورد نظر نویسنده را کشف نکند، کاربرد آیرونی بی‌نتیجه خواهد ماند. اخلاق الاشراف عبید زاکانی، نمونه آیرونی کلامی است. (دانشنامه ادب فارسی، ص ۱۵)

- آیرونی نمایشی (deramatic irony):

این گونه آیرونی در گذشته بیشتر در نمایشنامه‌ها به کار می‌رفته است و نمونه مشهور آن، نمایشنامه ادیپوس شهریار اثر سوفوکل است. در این نوع آیرونی، خواننده و

نویسنده از واقعیاتی باخبرند که قهرمان داستان از آن بی‌خبر است و ناآگاهانه در جهت خلاف آن تلاش می‌کند، اما سرانجام با واقعیت روبرو می‌شود. در تراژدی‌ها آن را آیرونی تراژیک می‌نامند. در آیرونی تراژیک، عناصر ثابتی وجود دارد که عبارت‌اند از: خواست و اراده خدایان، یک قربانی، یک شاهد.

امروزه این‌گونه آیرونی در رمان و داستان کوتاه به کار می‌رود، به این صورت که در داستان وقایع برخلاف تلاش و انتظار قهرمانان پیش می‌رود و پایان داستان غیرمنتظره است. مقدادی می‌نویسد: «آیرونی الزاماً در ساختار داستان گنجانده می‌شود و در ساختار کلامی و لفظی جا می‌گیرد که در آن صورت سریع الوصول خواهد بود، یا با موضوع درمی‌آمیزد و نیازمند تفکر و تأمل در نظام ساختاری اثر است. این دو صورت از آیرونی، به آیرونی کلامی و نمایشی معروف‌اند که یکی را باید در ساختمان داستان و دیگری را باید در موضوع جستجو کرد. (فرهنگ واژگان نقد ادبی، ذیل عنوان آیرونی)

در منابع مختلف، این نوع آیرونی را از آیرونی سرنوشت یا تقدیر جدا کرده‌اند، اما می‌توان این دو تعریف را تحت یک عنوان قرار داد، زیرا در آیرونی سرنوشت شخصیت‌ها در سرنوشت خود نقشی ندارند و در نهایت تسلیم تقدیرند و اراده خدایان، خلاف خواست انسان‌ها به پیش می‌رود. همان‌طور که در آیرونی نمایشی (دراماتیک) تلاش‌های شخصیت‌ها بی‌نتیجه است و آن‌ها نمی‌توانند بر سرنوشت چیره شوند و مسیر آن را تغییر دهند و حتی زمانی که تصور می‌کنند در جهت تغییر سرنوشت گام برمی‌دارند، در واقع خواست تقدیر را اجرا می‌کنند.

- آیرونی ساختاری (structural irony):

در آیرونی ساختاری، نویسنده آیرونی را در ساخت اثر ادبی به کار می‌برد. در چنین آثاری، نویسنده به جای کاربرد گهگاهی آیرونی کلامی، برای پنهان‌کاری و تزویر معنا، از ساختار اثر ادبی سود می‌جوید. یکی از ترفندهای عام این شیوه، استفاده از قهرمان ساده‌دل، یا راوی و سخنگوی ساده‌لوحی است که درک ساده‌ای از پیرامون خود یا اوضاع جهان دارد با نگرش نویسنده و خواننده که به واقعیت اوضاع واقف‌اند، تفاوت می‌کند. تفاوت آیرونی ساختاری با کلامی در این است که در آیرونی کلامی،

خواننده یا بیننده از منظور واقعی نویسنده باخبر است و در آبرونی ساختاری هر چند مخاطبان اثر ادبی و هنری از منظور و غرض اصلی گوینده/ نویسنده آگاهند، شخصیت داستانی از چنین وقوفی بی‌بهره است. (دانشنامه ادب فارسی، ص ۱۶) در این نوع آبرونی، نویسنده به جای استفاده از یک آبرونی کلامی ضمنی، یک شکل ساختاری می‌سازد که دو معنی را تقویت می‌کند. بنابراین گسترده‌تر از آبرونی واژگانی است، زیرا در آبرونی واژگانی تناقض و کنایه در سطح واژگان است، اما در این نوع آبرونی، ساختار کلام است که تناقض را ایجاد می‌کند. با توجه به مثال‌ها و تعاریف، این نوع آبرونی را می‌توان با آبرونی موقعیت در یک رده قرار داد. در آبرونی موقعیت، میان آنچه عملاً اتفاق می‌افتد با واقعیت (به بیان دیگر میان ظاهر موقعیت و واقعیت آن) ناهمخوانی وجود دارد. به عبارت دیگر، آبرونی موقعیت، چرخش غیرمنتظرهٔ رخدادها است. برخی منتقدان، آبرونی موقعیت را زیرگروه آبرونی ساختاری می‌دانند.

(a glossary of literary terms, p. 42-43)

موکه در مقایسهٔ آبرونی موقعیت و آبرونی واژگانی می‌نویسد: «صحبت کردن از آبرونی واژگانی به معنی صحبت کردن از تکنیک‌ها و استراتژی‌های آبرونیک است و صحبت کردن از آبرونی موقعیت به معنی صحبت کردن در مورد انواع موقعیت‌هایی است که ما می‌بینیم، همچنین صحبت کردن در مورد دریافت مخاطب از آبرونی و گرایش و واکنش او نسبت به آبرونی است. چنان‌که گفته شد یکی از راه‌های آبرونیک کردن سخن، ساختن موقعیت‌های آبرونیک است، اما یک نویسنده که موقعیت آبرونیک می‌سازد، باید حس مشترکی از آبرونی، گرایش‌ها و واکنش‌های مربوط به آن در خواننده به وجود آورد.» (compass of irony, p.43) نویسنده، آبرونی واژگانی را آگاهانه و عمدی به کار می‌گیرد، اما آبرونی موقعیت چنین نیست بلکه شرایط رفتار یا نتایج وقایع است که آبرونیک به نظر می‌آیند یا احساس می‌شوند. (فرهنگنامه ادب فارسی، ص ۱۶) نمونه‌هایی از آبرونی موقعیت را در پایان شگفت‌انگیز و غیرمنتظره داستان‌های کوتاه «الف. هنری» یا داستان «عروسک پشت پرده» از صادق هدایت می‌توان دید.

- آبرونی رومانتیک (romantic irony):

اصطلاح آبرونی را نویسندگان آلمانی در قرن هجدهم و نوزدهم گسترش دادند. لودویک تیک، گوته، هینه و نویسندگان بعدی شیوه‌ای را به کار بردند که در آن، نویسنده ابهام موجود در اثرش را عامدانه با حضور سرزده خود در اثر خراب می‌کند. یکی از بهترین این نمونه‌ها «کوه جادو» اثر توماس مان است. در این اثر، نیز هر از چند گاه نویسنده در اثر حاضر می‌شود، اظهار نظر می‌کند، خواننده را مخاطب مستقیم خود قرار می‌دهد و گاه، توضیحاتی اضافه بر آنچه از داستان برمی‌آید به خواننده ارائه می‌دهد. موکه علت بی‌توجهی آلمانی‌ها نسبت به آبرونی دراماتیک را ایجاد آبرونی خاص آن‌ها توسط گوته می‌داند. او این نوع آبرونی را آبرونی کاملاً طبقه‌بندی شده و هدایت شده می‌نامد که در آن خواننده شریک نویسنده است، چه در داستان‌های کم‌دیگ و چه در تقدیر دردناک شخصیت‌ها. (Dictionary of word literary term, p.21) البته این نوع آبرونی در آلمان محصور نشد و چنان‌که می‌دانیم امروز در داستان‌های پست‌مدرن، یکی از شیوه‌های بیان نویسنده، حضور مستقیم خود او در اثر است.

- آبرونی سقراطی (Socratic irony):

در این قسم آبرونی، شخص خود را در موضوعی که کاملاً نسبت به آن علم دارد، به جهالت می‌زند و در باب موضوعی که مخاطب او ادعا دارد آن را می‌داند و حتی استاد آن است، آنقدر سؤال می‌کند تا وی را گرفتار تردید کند و به طور طبیعی به او بفهماند که آن موضوع را واقعاً نمی‌دانسته است. (A glossary of literary terms, p. 41-45) پیش از این نیز به این شیوه سقراط اشاره شد و اینکه این شیوه نیز موقعیت آبرونیک ایجاد می‌کند. در واقع پیروزی فردی که در ابتدای بحث نادان به نظر می‌آمده بر کسی که ادعای دانایی دارد، خود یک موقعیت آبرونیک است و می‌توان آن را زیرمجموعه آبرونی موقعیت و ساختار قرار داد.

- آبرونی رادیکال (radical irony):

آبرونی رادیکال، آن است که گوینده به شیوه‌ای استدلال کند که نتیجه آن بی‌اعتبار شدن سخن خود او باشد، مثلاً یک کرتان (certan) بگوید همه کرتان‌ها دروغ

می‌گویند. (Dictionary of word literary term, p.165) این‌گونه آیرونی تنها در کتاب شیپلی آمده است. با کمی دقت درمی‌یابیم که این آیرونی هم نوعی آیرونی موقعیت است؛ چرا که وقتی گوینده نوع خود، یا گروه و دسته‌ای که خود او هم جزئی از آن‌هاست، به صفتی مذموم می‌خواند، خود را نیز مشمول آن صفت می‌داند به‌ویژه اگر این صفت دروغگویی باشد، پس خود شخص هم دروغگو است، در نتیجه آنچه در مورد دروغگویی خود و هم‌نوعانش می‌گوید نیز دروغ است و این یک موقعیت آیرونیک است.

معادل‌های فارسی آیرونی

یافتن معادل فارسی برای واژه آیرونی به راستی دشوار است. صاحب‌نظران ایرانی هر یک در این باره سخنی گفته‌اند، میرصادقی‌ها آیرونی را طعنه، طنز، کتمان حقیقت و اثبات چیزی، با نفی متضاد آن، ترجمه کرده و آن را از انواع ریشخند شمرده‌اند. (واژگان توصیفی ادبیات، ص ۱۶) در فرهنگ معاصر در برابر واژه ریشخند فارسی، واژه‌های 'mocing, derision, coaxin' قرار گرفته و در برابر آیرونی، به لغات طعنه و استهزا اشاره شده است که هر یک تنها بخشی از مفاهیمی را که در واژه آیرونی نهفته است، منتقل می‌کنند.

برخی دیگر کوشیده‌اند معادل‌های آیرونی را در بلاغت فارسی جستجو کنند. از جمله:
- پاینده، یکی از اقسام آیرونی موسوم به آیرونی واژگانی را کمابیش همان «مدح شبیه به ذم» یا «ذم شبیه به مدح» یا «مجاز به علاقه تضاد» دانسته است. (نقد و دمکراسی، ص ۴۸)
- همایی «مدح شبیه به ذم» را این‌گونه تعریف کرده است: «در اثنای مدح کلمه‌ای از قبیل حروف استثنا و استدراک بیاورند، چنان‌که شنونده توهم کند که مقصود مذمت و ذکر یکی از اخلاق ناپسند ممدوح است ولیکن در دنباله‌اش صفت پسندیده دیگر را ذکر کند.» (فنون بلاغت فارسی، ص ۳۰۴-۳۰۵) و «ذم شبیه به مدح» را چنین تعریف کرده است: «در اثنای مذمت کسی، عبارتی بیاورند که شنونده پندارد ذکر محامد است و پس از آن مذمت دیگر بگویند.» (فنون بلاغت فارسی، ص ۳۰۶-۳۰۷)

تو به هنگام وفا گرچه ثباتیت نبود می کنم شکر که بر جور دوامی داری
(حافظ)

دیگر مگو که زاهد ما را گذشت نیست نگذشت اگرچه از سر دنیا، ز دین گذشت
(حاجب شیرازی)

البته خود پاینده هم اذعان دارد که این صنایع و آرایه‌ها کمابیش شبیه آبرونی
واژگانی هستند و کاملاً همسان با آبرونی نیستند. آشکارترین تفاوت آن‌ها در این است
که در مدح شبیه ذم و ذم شبیه مدح، ناسازگاری میان نیت گوینده و بیان او وجود دارد
که به سرعت در متن این ناسازگاری رفع می‌شود و مقصود اصلی گوینده آشکار
می‌گردد. حال آنکه در آبرونی این ناسازگاری در متن حل نمی‌شود، مخاطب باید با
توجه به بافت کلام به نیت نویسنده برسد.

دیگر صنعتی که پاینده، آن را با آبرونی نزدیک می‌داند، «تجاهل العارف» است.
همایی این صنعت را این‌گونه تعریف می‌کند: «آن است که گوینده سخن با وجود
اینکه چیزی را می‌داند، تجاهل کند و خود را نادان وانمود کند.» (فنون بلاغت فارسی،
ص ۲۸۶) این صنعت ادبی را می‌توان تا حدودی منطبق بر آبرونی سقراطی دانست. با
این تفاوت که آبرونی سقراطی شامل هر نوع ضعیف‌نمایی می‌شود اما در تجاهل
العارف تکیه بر ضعف اطلاعاتی است، یعنی در آبرونی، گوینده «نادانی، ناتوانی و
ناآگاهی» را به خود نسبت می‌دهد، اما در تجاهل العارف گوینده تنها تظاهر به ناآگاهی
می‌کند. البته وجه تشابه آن‌ها عمدی بودن انتساب یک امر غیر واقعی آن است.

جوادی، «تجاهل العارف»، «کنایه» و «ایهام» را از جمله واژه‌هایی می‌داند که
می‌توانند معادل آبرونی قرار گیرند. او خود، اشکال این واژه‌ها را نداشتن جنبه طنزآمیز
می‌داند. و در نهایت می‌گوید شاید بهتر باشد به طور کلی آن را «کنایه طنزآمیز» ترجمه
کنیم.

شمیسا در تعریف کنایه می‌گوید: «کنایه، ترکیب یا جمله‌ای است که مراد گوینده
معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه‌ای که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای
باطنی کند، وجود داشته باشد. پس کنایه، ذکر مطلبی و دریافت مطلب دیگر

است. (بدیع، ص ۹۹) با این تعریف می‌توان گفت: نزدیک‌ترین اصطلاح فارسی به آیرونی، کنایه است. در فرهنگ مجازی «ویکی پدیا» به زبان ساده آیرونی، تضاد میان ظاهر کلام و معنای واقعی آن یا ناسازگاری میان آنچه انتظار می‌رود با آنچه روی می‌دهد، تعریف شده است. بنابراین، آیرونی و کنایه از این لحاظ که در هر دو، ظاهر کلام با معنای آن در تضاد است، شبیه هستند. بنابراین، می‌توان کنایه را نزدیک‌ترین صنعت ادبی فارسی به آیرونی دانست. هر چند درباره این آرایه هم زهرا آقازینالی نوشته است: «بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که این دو موضوع از دو دیدگاه تقریباً متفاوت و از دو زاویه مختلف مطرح شده است. بنابراین، می‌توان به طور کلی نسبت آیرونی و کنایه را از نسبت اربع، عموم و خصوص من وجه دانست، یعنی ضمن تفاوت کلی این دو، شباهت‌هایی نیز بین آن‌ها پدید است.» (مقایسه آیرونی با کنایه، ص ۱۲۵؛ کاوش‌نامه، ص ۱۷)

غیر از آنچه این صاحب‌نظران به آن اشاره کرده‌اند، برخی صنایع ادبی دیگر را می‌توان با آیرونی هم‌زمینه و نزدیک دانست. از جمله استعاره مرکب، استعاره تهکمی و مجاز به علاقه تضاد. شمیسا مجاز به علاقه تضاد را این‌گونه تعریف می‌کند: «به این معنی که واژه‌ای را درست در معنی ضد آن به کار برند.» (بدیع، ص ۲۸)

ناصرحکم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق گفتم ای خواجه عاقل هنری بهتر از این در آیرونی هم کلمات در غیر معنای واقعی خود و البته در معنایی متضاد به کار می‌روند. البته این تعریف از آنجا که منحصر به واژه است، تنها شامل آیرونی واژگانی می‌گردد.

استعاره مرکب را شمیسا جمله‌ای می‌داند که در معنای حقیقی به کار نرفته است و به علاقه شباهت معنای دیگری را افاده می‌کند. (همان، ص ۷۰) البته ممکن است شباهتی میان استعاره مرکب و کنایه احساس شود. اما شمیسا میان این دو صنعت تفاوت قائل است و در این باره می‌نویسد: «فرق استعاره مرکب با کنایه در این است که استعاره مرکب مجاز است و لذا جمله، قرینه صارفه‌ای دارد که به خواننده می‌گوید کلام در معنی اصلی خود به کار نرفته است. اما در کنایه قرینه‌ای که دال بر معنای ثانویه باشد، وجود ندارد. به عنوان مثال، آب در هاون کوبیدن استعاره مرکب است و در خانه‌اش باز است، کنایه است. (همان، ص ۹۹)

چنان که مشاهده می‌شود، این هر دو صنعت را می‌توان نزدیک به آبرونی واژگانی دانست، البته باید به این نکته توجه داشت که بسیاری از صاحب‌نظران، استعاره مرکب را همان کنایه دانسته‌اند و میان آن دو تفاوتی قائل نشده‌اند.

شاید بتوان استعاره را که یکی از فروع استعاره عنادیه است و در طنز به کار می‌رود، نوعی آبرونی واژگانی دانست. در این استعاره چیزی که بین «استعار له» و «استعار منه» ارتباط ایجاد می‌کند کمال «تضاد» است نه «شبهت» از این رو بهتر است آن را مجاز به علاقه تضاد بخوانیم (که خود نوعی آبرونی واژگانی است). (همان، ص ۷۰) «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (آل عمران / ۲۱)

برخی دیگر هم اصولاً مدخل جدایی برای آبرونی باز نکرده و آن را با طنز یا هزل برابر دانسته‌اند، از جمله موسوی گرمارودی که تجاهل العارف سقراطی و تعریض را طنز می‌داند و ذم شبیه به مدح، مدح شبیه به ذم، تهگم، طعنه و کنایه را هزل، در حالی که دیدیم دیگران، همه این موارد را زیر مجموعه آبرونی شمرده‌اند. او همچنین کژتابی‌های زبان در قالب صنعت «زشت زیبا» را هم که می‌تواند نظیری برای آبرونی باشد طنز معرفی می‌کند. مثالی که او از امیر معزی برای این نکته می‌آورد، نمونه‌ای از آبرونی واژگانی است. (دگرخند، ص ۱۲)

قاضی شهر که مردم ملکش می‌دانند قول ما نیز همین است که او آدم نیست در مجموع، گرمارودی، آبرونی را معادل طنز می‌داند.

علی اصغر حلبی هم این دو واژه را مترادف می‌داند، البته او طعنه، تهگم و تجاهل العارف را نیز از مظاهر آبرونی می‌شمارد. (مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی، ص ۲۵)
رؤیا صدر هم در کتاب خود، طنز را به عنوان معادل آبرونی به کار می‌برد.

چنان که دیدیم هر یک از واژه‌های پیشنهادی این صاحب‌نظران، بخشی از معنای آبرونی را در بر می‌گیرد و بیان‌کننده نوعی از آبرونی است و نمی‌توان آن را بر تمام انواع آبرونی اطلاق کرد. پیدا کردن واژه‌ای که همه معانی را در بر گیرد، دشوار است. اما این شیوه بیان و ابزار زبانی از گذشته در ادبیات کاربرد داشته است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت، به گونه‌ای که حتی می‌توانیم نمونه‌هایی از آبرونی دراماتیک یا آبرونی سرنوشت را در داستان‌های کهن ایرانی بیابیم.

به نظر می‌رسد که اگر یکی از ترکیب‌های «پوشیده‌معنایی»، «رندمعنایی» یا «وارونه‌معنایی» را به عنوان معادل آیرونی اصطلاح کنیم، شاید تا حدودی برای بیان این معنی مناسب باشد، به خصوص به نظر می‌رسد ترکیب «رندمعنایی» همه این مفاهیم را می‌تواند بیان کند، تا جایی که می‌توان از این ترکیب، ترکیبات دیگری نظیر «رندانه‌گو» برای نویسنده آیرونی، «رندانه‌خوان» برای خواننده و کشف‌کننده این نوع متن و «رندمعنا» را برای متن آیرونیکی، ساخت و به کار برد. این کاربرد مخصوصاً از آن جهت مناسب است که خود واژه «رند» نیز مانند «آیرونی»، هم «شمول معنایی» دارد و هم «ابهام معنایی». بنابراین، قابلیت انطباق با همه مصادیق آن را می‌یابد و در عین حال، همه مؤلفه‌های معنایی آیرونی را در خود دارد. البته ترکیب «وارونه‌معنایی» نیز برای بیان این مقصود نامناسب نیست.

تقسیم‌بندی ما از آیرونی

همان‌طور که ملاحظه شد، صاحب‌نظران گوناگون آیرونی را به شیوه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند که دارای حدود و مرزهای کاملاً دقیق و مشخصی نیستند. بنابراین، بحث درباره تقسیم‌بندی دقیق آیرونی، نیازمند مجال بیشتری است که برای پرهیز از اطالة کلام آن را به وقت دیگری موکول می‌کنیم. بنابراین، هدف ما در این مقاله، عجالتاً ارائه یک تعریف و تقسیم‌بندی کلی به منظور آماده کردن زمینه سخن اصلی برای بحث درباره مقالات شمس به منزله یک نمونه متن عرفانی شطح‌آمیز است، زیرا در ادب فارسی متون آیرونیکی بیشتر از نوع متون عرفانی هستند؛ از این رو، اجمالاً در اینجا برای ساده شدن بحث، آیرونی را به دو دسته کلی تقسیم می‌کنیم:

۱. آیرونی در سطح واژگان که آیرونی بلاغی را هم شامل می‌شود.
 ۲. آیرونی در سطح ساختار رویدادها که آیرونی موقعیت نیز زیرمجموعه آن است.
- با کمی کلی‌نگری می‌توان آیرونی دراماتیک، آیرونی سرنوشت، آیرونی رادیکال، آیرونی رومانیتیک و آیرونی سقراطی را نیز در این مجموعه قرار داد.

همان‌طور که اشاره کردیم آنچه تاکنون در شرح و بیان آیرونی گفته شد، فقط برای معرفی اجمالی آیرونی و ورود به دنیای آن بود و گرنه از آنجا که ابزارهای بیانی زبانی،

در متن بهتر شناخته می‌شوند و در خارج از متن، و در جریان کالبدشکافی می‌میرند و از دست می‌گریزند، درک آن‌ها در خارج از متن دشوار می‌شود. بنابراین، از این مقدمهٔ اجمالی می‌گذریم و از تطویل کلام پژوهش عذر می‌خواهیم، زیرا به دلیل تازه بودن این بحث در ادب فارسی، ناچار شدیم برای توضیح و تبیین آن اندکی سخن را به درازا بکشانیم. اکنون به نشان دادن کاربرد آبرونی در مقالات شمس در جایگاه یک متن عرفانی از نوع خط سوم می‌پردازیم.

آبرونی در مقالات شمس

اگر چه در ادبیات فارسی، کلام عارفانه و شطحیات کم نیست، سخن شمس از جنس دیگری است. جسارت شمس در شکستن تابوها و چارچوب‌های زبانی، چنان خاصیتی به کلام وی بخشیده که سبک بیان او را از این نظر، کاملاً متمایز کرده است. مقالات شمس به یادداشت‌های پراکنده و شخصی امروزی بسیار شباهت دارد. یادداشت‌هایی که همچون حریم خصوصی اشخاص در آن، پرده‌ها بی‌واهمه و بدون نگرانی از نگاه نامحرمان به کناری رفته و حجاب‌ها برافتاده است، و فارغ از هر بیننده و خواننده و خواننده‌ای غرق در عالم خویش است و در بند هیچ کس و هیچ چیز نیست، مهار اندیشه و احساس را رها کرده است تا به هر جا که می‌خواهد برود و به هر عالمی که می‌رسد، سرک بکشد. طالب همراهی او چاره‌ای ندارد مگر اینکه همراه او با تمام توان بدود و گرنه از نصیب خویش بی‌بهره می‌ماند.

اگر برای مقالات شمس خواننده‌ای بالقوه (نظیر هر متن دیگر) در نظر گرفته شود، بی‌گمان، این خواننده باید کسی باشد همچون خود شمس، زیرا که او از قید خواننده آزاد است و ابداً در پی ارضای مخاطب خود نیست و در پی آن نیست که به پرسش‌های او پاسخ بدهد، از این رو، تنها بساط جلوه‌گری را می‌گسترده و مخاطب را فرامی‌خواند، ضیافت برپاست، اما کسی برای هدایت مهمانان نیامده، باید خود راه را بیابد. در مقالات شمس به دفعات پاسخ پرسشی داده می‌شود که در متن پرسیده نشده. خواننده باید از پاسخ، پرسش را دریابد. چنان که گاه از یک روایت فقط به یک نام یا

اشاره‌ای ضمنی بسنده می‌کند و خواننده می‌ماند و متن، تا خود آن را بجوید و اصل روایت را دریابد. انگار که مقالات او پیوسته در حال گفتگو با سایر متون است. پرسش‌های متن‌های دیگر را پاسخ می‌دهد، روایات متون دیگر را تکمیل یا تفسیر می‌کند، از این رو مخاطبش باید از مقدمات گذشته باشد تا بتواند با متن او ارتباط برقرار کند و آن را دریابد.

این شیوه بیان و زبان ویژه، زمینه حضور آیرونی را در مقالات شمس مهیا می‌کند، زیرا که اندیشه منتقد و زبان تیز شمس محل مناسبی برای روایات و سخنان آیرونیک است، چون آیرونی ابزار متونی است که زبان، آن‌ها را اقناع نمی‌کند. در بسیاری از موارد، آیرونی نوعی مبارزه با زبان است. معنایی را به زبان می‌آورد و معنایی دیگر را اراده می‌کند. در متون آیرونیک زبان جا می‌ماند. نظام نمادین دال‌ها و مدلول‌ها به هم می‌ریزد و نوعی زبان نو خلق می‌شود که پیوسته در حال به هم ریختن است، سیال است، هیچ چیز در جای خود نیست، اصلاً جایی برای دال‌ها و مدلول‌ها وجود ندارد. در این هرج و مرج است که معنا رها می‌شود، به شکل‌های مختلف درمی‌آید، برمی‌انگیزد، می‌شوراند، می‌گریاند، می‌خنداند، متکثر می‌شود و باز متحد، اما در بند نشانه‌های قراردادی زبان نمی‌ماند. آیرونی معناهای پیش‌بینی نشده را جایگزین زبان پیش‌بینی کننده، می‌کند. هرچند این ویژگی‌ها مختص متون عرفانی نیست، در متون عرفانی کاربرد بیشتری دارند. در متون عرفانی به دلیل گستردگی معنا و محدودیت زبان، نویسنده ناگزیر از دوگانه‌گویی و بهره‌گرفتن از انواع ابزارهای زبانی برای انتقال معناست. از این رو، می‌توان گفت عرفان یکی از عرصه‌های مستعد برای ظهور آیرونی است. بخش اعظم نمونه‌های کاربرد آیرونی در ادبیات فارسی، در متون عرفانی است. گویی زبان آیرونیک و عرفان با هم ارتباط و پیوستگی عمیقی دارد.

آیرونی در سطح واژگان

بخش مهمی از کلام آیرونیک شمس در تمجید از خود است. در سراسر مقالات، شمس بارها خود را به هر زبانی ستایش می‌کند. برخلاف آبرون که شخصیتی بسیار

متواضع بود. ستایش از خود در فرهنگ عمومی ناپسند است، زیرا مطابق معیارهای اخلاقی سعدی «مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید»؛ و در نتیجه، انسان متواضع، محبوب مردم است.

در آثار صوفیه، به ویژه در شطحیات، گاه ممکن است به مواردی برخوردیم که صوفی‌ای خود را ستایش کند، یا مفهومی شبه ستایش از کلامش برآید، اما این موارد در مقالات شمس به اوج می‌رسد. وقتی شمس می‌گوید: خدا صد بار به من سلام می‌کند و من یک بار جواب می‌دهم و می‌گذرم. دیگر نمی‌توان سخن او را مانند «انا الحق» گفتن حلاج یا «سبحانی ما اعظم شانی» گفتن بایزید تفسیر کرد، و گوینده را به نوعی تبرئه کرد، و معنایی خلاف آنچه به نظر می‌آید برایش در نظر گرفت. بلکه باید شمس را به جرم این همه نخوت سرزنش کرد، اما چرا خواننده حرفش را می‌شنود و به آن گوش می‌سپارد؟ چون کسی نمی‌تواند با تفسیر، خواننده را از او دور کند. این اوست، ایستاده در پیش روی خواننده، آن هم متکبر و بی‌ملاحظه.

بنابراین، حتی در تأیید عملی شمس از سوی مخاطب هم نوعی آبرونی دیده می‌شود. مخاطب خودپسندی را رد می‌کند، اما شمس خودپسند را می‌پذیرد. شمس قواعد می‌شکند، ما به قواعد را احترام می‌گذاریم، اما در اینجا شکستن را می‌پذیریم و از آن لذت می‌بریم. بنابراین، بیش و پیش از آنکه شمس آبرونیک باشد ما آبرونیک هستیم. او نسبت به ما آبرونیک است، نسبت به قواعد زبانی و رفتاری ما، از این روست که زبانی خاص دارد، زیرا قواعد زبان ما را رعایت نمی‌کند البته این مسئله را می‌توان به ملامتی‌گری شمس نسبت داد. به این ترتیب، می‌توان گفت زبان ملامتی‌ه زبان آبرونیک است، آن‌ها حتی در اعمال و رفتارشان نیز آبرونیک‌اند، خلاف آنچه هستند می‌نمایند. می‌گوید: «گویی برهان بنما، از من برهان خواهند؟ از برهان حق خواهند، اما از حق برهان نخواهند.» (مقالات، ص ۱۴۲)

زیرکانه از پاسخ می‌گریزد و شیرینی این زیرکی ما را هم، از پرسش غافل می‌کند. اینکه خود را به شکل ضمنی حق می‌داند، قسمت آبرونیک کلام اوست که در سطح واژگان خود را نشان داده است، و چنان‌که می‌بینیم سخن او از چهارچوب روایت

خارج نیست. این چهار جمله در واقع یک روایت است، کسی می پرسد و کسی پاسخ می دهد. رویداد در اینجا پرسش است، اما ساختار این روایت آیرونیک نیست تنها در اجزای آن (چنان که گفته شد) آیرونی به کار رفته است.

در جای دیگر هم می گوید: «حق به دست من است حق با من نیست.» (مقالات، ص ۲۵) از آنجا که جمله دوم دلالتی منفی در زبان فارسی دارد، میان حق به دست بودن و حق نداشتن (یا حق با من همراهی نکردن) تناقضی آیرونیک به وجود می آید. از سوی دیگر، از دو جمله برمی آید که شمس مدعی مقامی بالاتر از حق داشتن است که خود او آن را حق به دست داشتن می داند. چرا که حق داشتن می تواند همراهی و تناسب سخن و عمل با حق باشد، اما حق به دست داشتن با توجه به دلالت های واژه دست، می تواند دخالت و توانایی تصرف در حق باشد، به عبارت بهتر، حق آن چیزی است که من می گویم. این شیوه سخنوری البته متناسب با شخصیت آلازون رقیب آیرون است. اما اغراق نهفته در آن نیز نوعی آیرونی می آفریند. این اغراق در تمجید و ستایش و بالا بردن مقام خود در عبارت زیر هم به چشم می خورد، نوعی خودبزرگ بینی آیرونیک: «من خود می نالیدم به خداوند که کفش من چنان خوار شد که به سر و دیده او برسد؟» (همان، ص ۹۰)

یا خود را چنان باارزش می داند که دشنام دادن به دیگران مایه افتخار آنان است: «من گفتم که هر که دشنام شمس الدین به او رسد به شرط آنکه آن دشنام بدو رسد، آن کس ولی باشد.» (همان، ص ۱۱۰)

جای جای مقالات مملو از پاسخ های تیز و خردکننده به سخنان و رفتارهای بزرگان صوفیه و نیز حمله به رفتارهای مردم عادی است: «من اگر نفاق توانستمی کردن مرا در زر گرفتندی.» (همان، ص ۱۱۱)

از این کلام برمی آید، من نفاق نمی کنم، دیگرانی که مورد تأیید و احترام مردم اند، منافق اند. اینکه نتیجه نفاق کردن به عنوان یک عمل ناپسند، در زر گرفتن باشد، معادله ای است آیرونیک، البته در سطح زبان؛ چرا که عملاً این اتفاق غیر ممکن نیست و چه بسا بسیار هم تکرار شود. اما در سطح قواعد زبانی نتیجه یک عمل بد، عکس العمل

خوب نیست و اگر این اتفاق روی دهد یک رویداد آبرونیک در سطح کلام است. چنان که می‌بینیم آبرونی، شکستن قواعدی است که زبان بر ما تحمیل می‌کند. در جایی دیگر می‌گوید: «راست نتوانم گفتن که من راستی آغاز کردم مرا بیرون می‌کردند، اگر تمام راست گفتمی به یکبار همه شهر مرا بیرون کردند، خرد و بزرگ و مولانا نیز با ایشان یار شدی.» (همان، ص ۱۲۱)

این جمله شاید یکی از بهترین نمونه‌های آبرونی در کلام شمس باشد. می‌گوید: «راست نتوانم گفتن»، یعنی راست نمی‌گوییم، چنان که دیدیم این گونه آبرونی را آبرونی رادیکال می‌نامند. وقتی می‌گوید راست نمی‌گویم چگونه جملات بعدی را می‌توان باور کرد در حالی که گوینده خود را دروغگو نامیده. این یک بخش آبرونیک کلام است. از سوی دیگر می‌گوید اگر راست بگویم مردم مرا بیرون می‌کنند، یعنی مردم راستگویی را نمی‌پسندند، حال آنکه راستگویی از اعمال مورد تأیید مردم و قواعد اجتماعی است، پس قوانین هم دروغ می‌گویند یا مردمی که قوانین را وضع و اجرا می‌کنند، دروغ می‌گویند، یا زبان دروغ می‌گوید و راست و دروغ را جابه‌جا می‌کند. در هر صورت، این عبارت کنایه‌ای است آبرونیک که هشدار می‌دهد چیزی در این میانه اشتباه است. البته مشخص نمی‌کند چه چیز و این ایجاز، زیبایی کلام ادبی را دو چندان می‌کند. تنها به کنایه می‌گوید که راستی نیست نه از جانب من و نه از جانب شما و حتی نه از جانب مولوی که اگر بود، همه می‌شوریدند. البته چنان که گفته شد، شاید این بازی زبانی هم باشد. راستی یکسانی اندیشه است با کلام، یکی شدن معناست با واژه، آیا می‌توان این اتحاد را برقرار کرد؟ آیا اساساً چنین اتحادی وجود دارد؟ در هر صورت، شمس زبان را به بازی می‌گیرد، می‌شکند و از شکسته‌اش بهره می‌گیرد. معنا در این زبان شکسته، رهاست، از این رو به دست نمی‌آید، یا به سختی به دست می‌آید. پل رسیدن به معنا خراب است ما تنها منظره‌ای از معنا می‌بینیم، منظره‌ای در دوردست که نمی‌توانیم توصیفش کنیم، به زبان بیاوریمش و در قاب تفسیر زندانی‌اش کنیم.

گاه در زبانی آبرونیک دیگران را از خود کافرتر می‌داند: «مرا در کفر گفتن پیش او دست بباید بستن و ایستادن» (همان، ص ۱۴۵) معمولاً دست بسته ایستادن، نوعی

ارادت و تواضع را در برابر قدرت و یا مقام بالاتر یا نوعی تازه کاری را نسبت به او نشان می‌دهد. کاربرد این ترکیب برای صفتی مذموم، یک شکل رایج آیرونی است. خمر فروشی نیز از افعال مذمومی است که او به شکلی آیرونیک ستایشش می‌کند: «خمر فروشی؟ عجب! به عوض آن چه خواهی خریدن؟» (همان، ص ۶۸) خمر چنان با ارزش است که نمی‌توان بهایی برای آن تصور کرد. البته شاید بتوان گفت دلالت جمله بر این است که خمر به چیزی نمی‌ارزد ولی این مسئله با توجه به بافت کلام شمس، دور از ذهن و غریب است.

شمس روایات دینی را با بهره‌گیری از آیرونی سقراطی متحول می‌کند، می‌گوید: «تو به رقص به خدا رسیدی؟ گفت: تو نیز رقصی بکن به خدا برسی خطوتین و قد وصل» (همان، ص ۱۱۸) مطمئناً خطوتین اشاره به رقص نیست اما در نظر شمس این اطمینان بی‌معنی است. مگر نمی‌تواند رقص باشد. وقتی می‌تواند رقص معنی بدهد، پس هست. معنی نهفته است اما یگانه نیست، بسته نیست. اگر واژه‌ها تا این پایه قابل تأویل اند پس دیگر چه جای معنی. در اینجا شمس، مخاطب را به عملی دعوت می‌کند که مخاطب در طرح پرسش‌انکاری قصد انکار آن را دارد، بنابراین پاسخ شمس، پاسخی آیرونیک است. البته از شواهد متن برمی‌آید که شمس گوینده این کلمات نیست. «گفت» فاعلی غایب دارد که شمس در بند معرفی او به ما نیست. او ما را از متون دیگر بی‌نیاز نمی‌کند، بلکه حتی نیازمندترمان می‌کند. چنان که گفته شد، پیوسته در تعامل با متون نوشته و نانوشته دیگر است.

با پاسخی آیرونیک ادعایی را باطل می‌کند که گونه‌ای از آیرونی سقراطی است: «گفت من در این راه بسیار قدم زده‌ام. گفت: کسی را بسیار گرد می‌گرداند. بیست فرسنگ در بیست فرسنگ و شهر به نزدیک، و به شهر نمی‌رسانند، به نزدیک می‌رسانندش و باز دور می‌گردانند.» (همان، ص ۲۸۹)

قدم زدن در معنی کسب تجربه است اما شمس بی‌توجه به این معنی آن را در مفهوم راه رفتن صرف که اگر بی‌هدف باشد، بی‌نتیجه خواهد ماند، در نظر می‌گیرد. می‌توان آن را نوعی سوء تعبیر عمدی دانست که عبارت را آیرونیک می‌سازد.

در جایی دیگر می گوید: «روزی گفت: چه باشد اگر با ما نشینی، گفتم به شرط آنکه آشکارا بنشینی و شرب کنی پیش مریدان و من نخورم. گفت تو چرا نخوری؟ گفتم: تا تو فاسقی باشی نیک بخت و من فاسقی باشم بدبخت.»

با این پاسخ راه را بر هر گونه ادعای مریدی که در آن ارادت و عمل نباشد، می بندد، انجام دادن کاری را پیشنهاد می کند که نتیجه آن را فاسقی می داند، اما با صفت نیکبخت از بار منفی فاسق می کاهد. با این حال، این دعوت به فسق است برای اثبات مریدی، در اینجا تناقض میان دعوت و هدف و نتیجه، آبرونیک است. استدلال آبرونیک شمس از نوع آبرونی سقراطی است که با دلایل ساده و با کوچک کردن خود بر مدعی چیره می شود.

می گوید: «ملحدم اگر تو می دانی که چه می گویم» (همان، ص ۱۱۸) یعنی که نمی دانی، پس چرا می گوید؟ آن که، بداند خواننده را در موقعیت گریزناپذیری قرار می دهد، یا باید بپذیرد او ملحد است یا بپذیرد که خود نمی فهمد. کدامیک را می توان بپذیرفت؟ در موقعیت انتخاب یا باید سخن عجیب او را تأیید کنی یا فهم خود را، اگر او را تأیید کنی، خودی، برخاسته و شاید این مقصود اوست. نکته آبرونیک روایت در مخاطب است. مخاطب در موقعیتی آبرونیک قرار گرفته، نباید مخاطب را خارج از روایت بدانیم. مخاطب بخشی از روایت است، در اینجا آبرونی در مخاطب ظهور کرده، هر پاسخی او را درهم می شکند، رد گوینده و یا رد خود، موقعیتش را به عنوان خواننده یا مخاطب در روایت از هم می پاشد، و این بازی آبرونیک متن است با مخاطب.

در جایی دیگر می گوید: «آن منم که سخن گویم، نه من دانم، نه غیر من» (همان، ص ۲۷۲) اینکه مخاطب کلامی را نفهمد و معنای آن را درک نکند، طبیعی است. آبرونی در این است که خود گوینده هم کلام را نفهمد که به گونه ای نفی خود است و آبرونی رادیکال دارد.

گاه بر خلاف آنچه پیشتر گفته شد، که خود را در مقامی بسیار بالا معرفی می کند، خود را بی ارزش جلوه می دهد، یا با چیزی بی ارزش مقایسه می کند. این شیوه هم، کلام

را آیرونیك می‌کند. مثلاً با مقایسه دو موردی که ربط منطقی‌ای به هم ندارند، نوعی تناقض آیرونیك ایجاد می‌کند: «ده خیار به پولی باشد، ما به چه باشیم.» (همان، ص ۱۲۷) آنچه بر آیرونی در این عبارت می‌افزاید، نتیجه‌ای است که از این مقایسه می‌گیرد، که اگر چه ذکر نشده، اما در ضمن کلام و با توجه به دیگر بخش‌های مقالات (گفتگوی درون‌متنی) می‌دانیم منظور او دریافت پول از مریدان است که موجب نقد و نکوهش شمس شده بود، و او با این استدلال که گونه‌ای آیرونی سقراطی است به منتقدانش پاسخ می‌گوید، وقتی خیار قیمتی دارد که پرداخته می‌شود، آیا نباید برای ملاقات مرشد پولی پرداخته شود؟ که این مقایسه میان دو چیز ناهمگون (خیار و مراد) و نتیجه‌گیری از این مقدمه، آیرونی سقراطی است.

«گفتم چه کنم که پیش تو نیایم، تو را خری برنگیرد، من از این نفس عاجزترم، تو را چگونه برگیرم.» (همان، ص ۷۷)

در اینجا علاوه بر مقایسه دو امر بی‌تناسب، شکستن پایه‌های ارزشی واژگان نیز به ایجاد آیرونی کمک می‌کند. در واقع، شمس نه تنها دلالت کلمات را چنان که دیدیم، به بازی می‌گیرد، بلکه ارزش و پایه واژه‌ها را نیز جابه‌جا می‌کند. اهل زبان برای واژه‌ها ارزش‌گذاری می‌کنند که این ارزش‌گذاری بر مبنای عناصر فکری و فرهنگی آن‌هاست. مثلاً واژه‌های «بفرماید» و «بنشینید»، یا «گفت» و «فرمود» و «عرض کرد» که معانی یکسانی دارند، اما ارزش‌زبانی یکسان یا به عبارت بهتر پایه کاربردی یکسانی ندارند، و اهل زبان می‌دانند که در چه موقعیتی از کدام واژه بهره بگیرد. شمس این قواعد پایه‌گذاری واژگان را به هم می‌زند. این مسئله در اینجا در کاربرد تشبیه خرد و عمل بار بردن به مفهوم عشق و مقام معشوق و مقایسه آن دو با هم نمایان می‌شود. پایه این شباهت بر کلمه بار نهاده شده، مصائب و رنج عشق که کلمه بار را تداعی می‌کند، به دوش کشیدنش دشوار است. باری که خرد می‌برد، هم بار است اما قواعد پایه‌گذاری واژگان در زبان این اجازه را نمی‌دهد که بار عشق را که عاشق به دوش می‌کشد، به بار خرد تشبیه کنیم، هر چند از نظر نحوی و سیاق تشبیه درست باشد و خرد را مظهر توانایی در بارکشی بدانیم. از سوی دیگر، بار عشق قابل مقایسه با بارهای مادی که خرد می‌کشد

نیست. خر، مظهر نادانی است که عشق نمی‌فهمد. پس طبیعی و حتی بدیهی است که بار عشق را نتواند بکشد، در حالی که مقامش در تشبیه مقامی بالاتر از عاشق قرار گرفته. شمس این کار را انجام می‌دهد و ترکیبی آبرونیک در زبان می‌آفریند.

مقایسه‌هایش گاه طبیعی است، اما نتیجه‌ای که می‌گیرد آبرونیک است. «صحبت با دزدان خوش است. امین، خانه را به باد دهد، دزد مردانه، زیرک باشد، خانه را نگه دارد. صحبت با ملحدان خوش است که بدانند ملحدم.» (همان، ص ۱۴۱) مقایسه دزد و امین، امری است طبیعی و منطقی، اما نتیجه‌ای که از این مقایسه گرفته می‌شود، آبرونیک است. قواعد در اینجا وارونه می‌شود، دزد برتر از امین است که خانه را نگه می‌دارد. چگونگی‌اش قابل تفسیر است، می‌توان گفت دزد و ملحد از آنجا که مدعی نیستند، برتر از امین و موحدند که مدعی‌اند؛ اما در اینجا به ادعا اشاره نشده است، در نتیجه می‌تواند شامل دزدان مدعی امانت و امینان راستین باشد. اگرچه شکل اول تفسیر قوی‌تر است، اما نمی‌توان این شکل دوم را نادیده گرفت. در نهایت، این عبارت از آن دسته عباراتی است که راه معنا در آن بسته است. حتی نمی‌توان معنایی برای آن متصور شد، چه رسد به اینکه در جستجوی آن بود. هر معنایی آن را نابود می‌کند. این جمله فقط به همین شکل و در همین قالب وجود دارد. هرگونه ارتباطی با آن باید در همین قالب و ساختار صورت بگیرد و گرنه نتیجه هر تغییر ساختار و شکستن کلام، نابودی آن است. معنا را نمی‌توان در آن جست؛ چراکه معنا هم تکه تکه شده است. این جمله را تنها باید دید، در همین شکل و ساختار.

این گونه ترکیبات آبرونیک، که در مقالات فراوان است، نوعی عصیان شمس است در برابر زبان، جابه‌جایی مفاهیم، آن هم مفاهیم متضاد: «چون آب از دهان و بینی گذشت و از سر، ایمن شد» (همان، ص ۲۱۰) چه ایمنی‌ای که غرق شد؟ ترکیب ایمنی و غرق با بلا و آسودگی هم آبرونیک است که نرم زبان را در هم می‌شکند. در جایی می‌گوید: «رحمت، قهر قهر است.» (همان، ص ۱۱۰)

با حذف بخش‌های غیر ضروری، جمله تعریف می‌شود: «رحمت قهر است» چرا که مضاف‌الیه را می‌توان از جمله حذف کرد و در معنای اصلی جمله تأثیری نداشته باشد،

اما در اینجا خلاف این مسئله ثابت می‌شود، با حذف مضاف‌الیه، جمله کاملاً دگرگون می‌شود. در هر صورت، این اتحاد رحمت و قهر اگرچه مشروط است، اتحادی آیرونیکی می‌سازد.

دعای درازی عمر و پایدگی دولت برای خدا نیز نوعی آیرونی است که می‌توان آن را نوعی تجاهل العارف در زبان فارسی دانست. شمس می‌داند که عمر خدا بی‌پایان است و دولتش جاویدان، اما چون شاهان زمینی چنین دعایی را در حق او روا می‌دارد: «اگر بر عرش است و اگر بی‌عرش است، اگر در جای است و اگر بی‌جای است، هر جا که هست عمرش دراز باد، دولتش پاینده.» (همان، ص ۱۷۸)

تجاهل العارف، نوعی بازی واژگانی نیز می‌آفریند که آیرونی کلامی است: «آن یکی آمد، معذوروار، چیزی نپخته‌ایم امروز. گفتم چیز پخته تو را چه خواهم کردن، تو می‌باید پخته شوی.» (همان، ص ۳۰۲ و ۳۰۴)

پخته را گوینده اول به معنی غذا به کار برده، اما گوینده دوم - که شمس است - از معنی دیگر پخته که کامل شدن در تجارب معنوی است، بهره می‌گیرد، و این عمل او میان پرسش و پاسخ ارتباطی آیرونیکی ایجاد می‌کند.

در جایی دیگر، به پرسشی به همین شیوه پاسخ می‌دهد: «از کجا در آمدی؟ گفتم: از روزن، از کجا خواستم در آمدن.» (همان، ص ۱۱۱) یا: «گویند کافر شد، آری کافر شد و مؤمن آمد.» (همان، ص ۲۷۸) نوعی بهره‌برداری از دلالت رفتن در واژه شد.

برخی از استدلال‌ها که بر پایه ناآگاهی، یا خود را به نادانی زدن پایه‌گذاری شده، نیز ایجاد آیرونی می‌کند: «آن شیخ می‌گفت که فلان شیخ بولطیف از خدا به بویی زیادت بود، یعنی که خدای را لطیف می‌گویند و او را بولطیف.» (همان، ص ۱۸۴)

جسارت بنده بر خدا، جسارت قوی بر ضعیف است که تناقضی آیرونیکی می‌سازد که در شطحیات عرفا فراوان است. از جمله در مقالات، شمس می‌گوید: «سخن چین این طایفه خداست.» (همان، ص ۱۱۷)

هر چند شاید بتوان این جمله را در بافت کلام تفسیر کرد، نسبت دادن صفت سخن‌چینی به خدا، نسبتی است آیرونیکی. این عبارت را می‌توان به شکل دیگری هم

گفت مثلاً به جای سخن چینی، روشنگری را برگزید که در بافت جمله هم قابل جایگزینی است. زیرا منظور از سخن چینی در اینجا نشان دادن هویت واقعی است که پنهان شده، در نزد دیگرانی که از آن بی‌خبرند. با توجه به اینکه از این طایفه، منظور اولیا خداست پس می‌توان پرده‌داری را در مورد آن‌ها به روشنگری تعبیر کرد. پس چرا شمس این واژه را برگزیده؟ شمس صفتی را انتخاب می‌کند که هم‌پایه موصوف نیست. این ناهمپایگی که ناشی از شکستن قواعد زبان است، چنان که گفته شد، آبرونی کلامی ایجاد می‌کند.

مدح شبیه به ذم، از صنایع ادبی در ادبیات فارسی است و چنان که گفته شد از نظایر یا مصادیق آبرونی به شمار می‌آید. از جمله در این عبارات: «او یکی است. تو کیستی؟ تو شش هزار بیشی. تو یکتا شو و گرنه از یکی او تو را چه؟» (همان، ص ۲۹۵) «بیشی» غالباً صفتی است خوب و «کمی» بد، اما چنان که می‌بینیم جای این دو صفت در چارچوب اندیشه عارفانه جابه‌جا می‌شود؛ چرا که شمس از بیشی کثرت و از کمی وحدت را در نظر داشته، اما کاربرد این واژه‌های خاص در برابر کثرت و وحدت، معانی دیگری را به ذهن می‌رساند که از آن معانی آبرونیک دریافت می‌شود.

آبرونی در سطح ساختار

آبرونی در سطح ساختار را به چند نوع تقسیم کرده‌اند: آبرونی موقعیت، آبرونی دراماتیک، آبرونی رماتیک، آبرونی سقراطی. که تعاریف آن‌ها در مقدمه ذکر شد. در مقالات شمس با توجه به اینکه داستان‌ها و روایات فراوانی نقل شده است، آبرونی در سطح ساختار نمود فراوان دارد.

در مقالات اول (ص ۳۰۱)، داستانی نقل می‌شود با این مضمون که روزی شخصی به باغ گردو دعوت می‌شود، او خود گردو می‌چیند، پوست می‌کند و می‌خورد، دستش سیاه می‌شود. مهمان دیگری نیز به همان باغ دعوت می‌شود، صاحب‌خانه جهت احترام به او گردو می‌چیند، و پوست می‌کند و در برابر او می‌نهد، اما مهمان دوم ناراضی است، چرا که لطف گردو خوردن را در سیاه شدن دست و شنیدن صدای شکستن آن

می‌داند. در اینجا آنچه ظاهراً احترام و لطف میزبان است، مهمان را ناراضی می‌کند و این نتیجه خلاف انتظار میزبان، آیرونی موقعیت را ایجاد می‌کند. شمس، این موقعیت آیرونیک را با موقعیت انسان مقایسه می‌کند که اگر در حصاری، از رنج در امان باشد، ذوق زیستن ندارد و رنج را به سیاهی دست و شنیدن صدای شکستن گردو تشبیه می‌کند. شطیحات نیز اغلب با نوعی آیرونی همراه است؛ چرا که به راحتی در مورد مقدسات، در آن‌ها سخن گفته می‌شود. آنچه مورد احترام و توجه ویژه مردم است، ظاهراً مورد بی‌احترامی قرار می‌گیرد و تابوها می‌شکنند. این جابه‌جایی‌ها، موقعیت‌های آیرونیک می‌آفریند. موقعیتی که در آن همه چیز درهم ریخته و هیچ چیز سر جای خودش نیست، نظیر ملاقات ابایزید با درویش بصری، ابایزید در راه مکه به خدمت درویش بصری می‌رسد. درویش از او مقصدش را می‌پرسد و وقتی می‌فهمد به مکه می‌رود می‌گوید: «پول سفرت را به من بده و هفت بار دور من بچرخ چرا که دل من خانه خداست.» در ادامه می‌گوید: «بدان خدایی که خداوند آن خانه است و خداوند این خانه که تا آن خانه بنا کرده‌اند، در آن خانه نیامده است و از آن روز که این خانه بنا کرده‌اند، از این خانه خالی نشده است.» (مقالات، ص ۲۶۴) این شیوه کلام که تعالیم دینی را به نحوی ویژه تفسیر می‌کند در بین صوفیه رایج بوده و در مقالات شمس هم فراوان دیده می‌شود. این داستان طنزآمیز نیز که در بخش گسسته پاره‌ها در مقالات شمس آمده، دارای موقعیت آیرونیک است. «آن یکی در همی کوفت. تو کیستی؟ گفت: من برادرزاده خدا، برون آمد خواجه، خدمت کرد. دست به من ده، با تو کاری دارم. ببردش به مسجد که این خانه عموت تو دانی، درآ، خواهی هیچ برون نیا.» (همان، ص ۳۴۹) خود را کوچک کردن نیز از موقعیت‌های آیرونیک است که گاه در مقالات و در روایت‌ها آمده است. از جمله: «فقیه زاهد را شمشیر کشید در خانه او که تو حجابی پیش الله و خلقه، تو را بکشم. می‌گفت: که این چه می‌گوید پیش جنازه» (همان، ص ۳۶) این پاسخ، مسئله را به‌طور کلی حذف می‌کند و موقعیتی آیرونیک خلق می‌شود. در آیرونی مستقیم سخن گفته نمی‌شود. مقصود گوینده باید از لابه لای کلام دریافت شود بی‌آنکه مستقیماً به مخاطب ارائه گردد. گاه پرسش از موضوعی که

پاسخش آشکار است، یکی از این راه‌هاست که موقعیتی آبرونیک نیز می‌آفریند. «آخر آن یکی مطربی را آواز بد بود. یکی او را گفت: خود هیچ نمی‌شنوی؟» (همان، ۶۳/۲) پایان داستان‌های شمس اغلب آبرونیک است. شخصیت‌ها از سرنوشت خود ناآگاهند و در پایان با واقعیت روبه‌رو می‌شوند که فضایی آبرونیک می‌سازد. از این دست است داستان کسی که در بیابان گم می‌شود و به شخصی متوسل می‌شود و آن شخص او را یاری می‌کند تا به کاروان حجاج برسد، در پایان معلوم می‌شود که یاری دهنده شیطان است. (همان، ص ۲۲۸) شمس از این داستان چنین نتیجه می‌گیرد که به هرچه عمیقاً اعتقاد داشته باشی و تو را به مقصد می‌رساند. این موقعیت غیر منتظره که در پایان داستان‌ها می‌آید چنان که گفته شد آبرونی دراماتیک است.

نمونه‌ای از آبرونی سقراطی را در این روایت می‌توان دید که از شخصی نزد خلیفه بد گفتند که کفر می‌گوید، خلیفه دستور داد او را در شط بیندازند: «می‌گوید خلیفه را: در حق من چرا می‌کنی؟ خلیفه گفت: جهت مصلحت خلق تو را در آب اندازم. گفت خود جهت مصلحت من خلق را در آب انداز. مرا پیش تو چندان حرمت نیست.» (همان، ص ۲۵۷) این سخن که از موضع ضعف گفته شده اما منجر به برتری نهایی می‌شود از شیوه سخنوری سقراط نشان دارد که به آبرونی سقراطی شناخته شده است.

از دیگر داستان‌هایی که فضای آبرونیک می‌سازد، داستان زاهدی است که به روستا می‌رود. اهل ده گوسفندان برای بریان آماده می‌کنند. دانشمند ده، نان و ماست پیش زاهد می‌آورد. زاهد سیر می‌شود، وقتی بریان‌ها را برایش می‌آورد، سیر است و می‌گوید آن را به سگان بدهید. (همان، ص ۲۶۱)

نصایح شمس نیز فضایی آبرونیک دارند. می‌گوید: «سه بار بگو: ای خیال برو. اگر نرود تو برو.»

بخش اعظم آبرونی در مقالات شمس، ناشی از برداشت متفاوت از مسائل، روایت‌ها و تعلیمات ساده است. از جمله اینکه روزی شخصی بر مدعایی ده صوفی گواه می‌آورد: «قاضی گفت: یک گواه دیگر بیار چرا که هزار صوفی هم بیاری همه

یکی اند.» (همان، ص ۲۷۳) این شکل برداشت از مسئله وحدت وجود در میان صوفیان است که موقعیت آیرونیک به وجود می آورد.

ادعاهای شمس، چنان که پیش از این نیز گفته شد، حاوی آیرونی است: «خدا بر من ده بار سلام می کند، جواب نمی گویم، بعد ده بار بگویم علیک و خود را کر سازم» (همان، ص ۲۷۳) خود را در مقام ناز قرار می دهد. این جابه جایی موقعیت، روایتی آیرونیک می سازد.

در جایی می گوید: «مخالفت شیخ چنان باشد که هندو خود را به ستیزه خواجه بکشد. چرا خود را به ستیزه می کشی؟ می گوید: تا خواجه را زیان شود.» (همان، ص ۲۷۵)

دلیل هندو یک دلیل آیرونیک است. در جایی دیگر می گوید: «وزیر گفت: هزار دینار بستان و این حرکت که شنیدی باز مگوی. هزار دینار بستد و گفت: بدانید همه که این باد که وزیر رها کرد، من رها کردم.» (همان، ص ۲۷۴) با ذکر واقعیت و سپس تکذیب آن به شکلی آیرونیک واقعیت را بر ملا می سازد و امکان دفاع از وزیر هم سلب می شود.

در جایی دیگر در مقالات روایت می کند از کسی که صفت ماهی می گفت: «کسی او را گفت: خاموش تو چه دانی که ماهی چه باشد. گفت: من ندانم که چندین سفر دریا کرده ام؟ گفت: اگر می دانی نشان ماهی بگو چیست؟ گفت: نشان ماهی آن است که دو شاخ دارد همچو اشتر. گفت: من خود می دانستم که تو از ماهی خبر نداری. اما به این شرح که کردی چیزی دگر معلوم شد که تو گاو از اشتر نمی شناسی.» (ص ۲۸۳)

استدلال هایی که خود آیرونیک اند، در مقالات شمس به فراوانی دیده می شود، از جمله این داستان که پادشاهی دو پسر داشت: یکی مؤدب و بلندهمت؛ دیگری احمق، بددل و زنانه. پسر دوم را نزد حکیمی می نهند که تعلیمش دهند اما تغییر نمی کند. عاقبت روزی می بینند معلم هم مقنعه به سر کرده و با او بازی می کند. با صدای زنانه سخن

می گوید و وقتی دلیلش را می پرسند، می گوید: «در این دو ماه چندان که زدم و گرفتم که او را هم رنگ خود کنم، البته نتوانستم اکنون هم رنگ او گشتم.» (همان، ص ۳۱۱)
از جمله نمونه های آبرونی دراماتیک، ماجرای پسر پادشاه است که نزد جولاهه تعلیم می بیند، سپس روزی برای وعظ به منبر می رود: «هفتصد حدیث پیامبر روایت کرد. از ائمه می پرسید هر حدیثی را «که این حدیث پیغمبر هست؟» می گفتند که ای والله هست، حدیث درست. گفت: سبحان الله چندین انواع علم خوانده اید و عمل کرده اید، همچنان کور، این همه سخن من بود.» (همان، ص ۳۱۲)

پاسخ های آبرونیک که به اصطلاح نوعی مچ گیری اند، در مقالات کم نیست: «چنان که آن یکی پرسید امامی در نماز چشم به موضع سجده نمی دارد. به چپ و راست می نگرد نماز او ناقص باشد. گفت: نماز هر دو ناقص باشد. گفت: من از نماز امام می پرسم این هر دو یکی است؟ گفت: یکی امام است که پراکنده می نگرد و حضور را تشویش می دهد و یکی آن مقتدی است که چشم امام را موکل شده است و مراقبت می کند و پیشک خود نمی نگرد.» (همان، ص ۳۳۳) و یا این نمونه که «رمز قاضی گفت: چونی با دو زن؟ گفت: میان هر دو می خسیم. گفت: نیکو، تو میان هر دو می خسی؟ گفت: نه آن به آن دروازه و این به این دروازه شهر، من از چنگ ایشان به مسجد می خسیم.» (همان، ص ۳۴۰)

خود را دست کم گرفتن نیز از جمله مواردی است که موقعیت آبرونیک ایجاد می کند. از جمله در این داستان که جهودی و ترسای و مسلمانی در راه می رفتند که زر یافتند و حلوا ساختند و قرار بر این گذاشتند که فردا حلوا را به کسی بدهند بخورد که آن شب خواب بهتری ببیند. مسلمان نیمه شب برمی خاست و حلوا را خورد. صبح عیسوی و יהودی هر یک خواب های خود را تعریف می کردند: «عیسوی گفت: عیسی فرود آمد مرا بر کشید بر آسمان چهارم و جهود گفت: موسی در تماشای بهشت برد مرا، عیسای تو در آسمان چهارم بود. مسلمان گفت: محمد آمد گفت ای بیچاره یکی را عیسی برد به آسمان چهارم و آن دگری را موسی به بهشت برد، تو محروم و بیچاره، باری برخیز و این حلوا بخور.» (همان، ۵۴/۲)

ماجرای کری که به آسیاب می‌رود، مشابه ماجرای حکایت مثنوی که کری به عیادت بیمار می‌رود، نیز موقعیت آیرونیک می‌آفریند. (همان، ۶۹/۲) در جایی می‌گوید: «هرگز دیو در آن دل نیامده است. پیوسته درو فریشته بوده باشد تا حق تعالی می‌فرماید که من در این خانه رحمت خود می‌کنم شما کرم کنید و بیرون روید.» (همان، ص ۲۱۱) بیرون کردن فرشته از دل مؤمن، ظاهراً کاری ناپسند است اما تقابل آن با ورود خدا ناپسندی آن را علی‌رغم ظاهرش به پسندیدگی تبدیل می‌کند. این تحول تناقض هم می‌آفریند؛ چراکه فرشته را خدا از دل مؤمن بیرون می‌راند. راندن فرشته آن هم از دل مؤمن و توسط خدا، همه و همه از نوع تناقض آیرونیک است.

نتیجه‌گیری

در مقالات شمس، آیرونی به فراوانی به کار رفته است. انواع مختلف آیرونی در این اثر دیده می‌شود. در بسیاری از حکایت‌ها «آیرونی ساختاری»، و در سطح کلام «آیرونی واژگانی» دیده می‌شود. با توجه به موضوع مقالات و شیوه کلام رایج در میان عرفای آن زمان، و از همه مهم‌تر زبان خاص شمس، مقالات وی بستری مناسب را برای کاربرد آیرونی فراهم آورده است.

شمس از آیرونی برای برجسته‌سازی کلام خویش بهره می‌برد و به این وسیله بر تأثیر سخنش بر خواننده می‌افزاید. در واقع در مقالات شمس کاربرد آیرونی کلام ادبی را شکل می‌دهد و آن را از کلام عادی متمایز می‌سازد و با شکستن ساختار عادی زبان، به خلق موقعیت‌های تازه زبانی کمک می‌کند همچنین آیرونی در ساختار داستان‌ها و حکایت‌ها، پایداری آن‌ها را در ذهن تقویت می‌کند و علی‌رغم تکراری بودن بسیاری از مفاهیم و تعلیمات، از ملالت زبان در آن‌ها می‌کاهد و داستان‌ها و مفاهیم و آموخته‌های آشنا را با زاویه دید جدیدی در برابر خواننده نمودار می‌کند و او را به اندیشیدن وامی‌دارد.

البته در بسیاری از موارد آیرونی در سخن شمس، نتیجه ذهن آیرونیک اوست، بیش از آنکه کلام آیرونیک باشد معنا آیرونیک است و همین آیرونیک بودن معنا سبب

می‌شود که وقتی معنا به قالب زبان درمی‌آید، زبان را نیز آبرونیک کند. چنان‌که شمس خود نیز درصدد نادیده گرفتن زبان و برداشتن این مانع است تا بتواند حجم وسیع اندیشه عرفانی خویش را به مخاطب منتقل سازد و در نتیجه تضاد و تراحمی که بر اثر گریزندگی معنا و مقاومت سنت‌های کلامی پدید می‌آید، خود به خود سبب ایجاد موقعیت آبرونیک در متن می‌شود.

منابع

- بیست سال با طنز؛ رؤیا صدر، هرمس، تهران ۱۳۸۱.
- تاریخ طنز در ادبیات فارسی؛ حسن جوادی، کاروان، بی‌جا ۱۳۸۴.
- دگرخند؛ علی موسوی گرمارودی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران ۱۳۸۰.
- فرهنگ معاصر؛ سلیمان حیم، چاپ سیزدهم، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۴.
- فرهنگ نقد ادبی؛ سیما داد، مروارید، تهران ۱۳۷۱.
- فرهنگنامه ادب فارسی؛ حسن انوشه، چاپ دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۱.
- فنون بلاغت ادبی؛ جلال‌الدین همایی، توس، تهران ۱۳۶۱.
- مقالات شمس؛ محمد شمس تبریزی، محمدعلی موحد، خوارزمی، تهران ۱۳۸۴.
- مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی؛ علی اصغر حلبی، پیک، بی‌جا ۱۳۶۴.
- نقد ادبی و دمکراسی؛ حسین پاینده، نیلوفر، تهران ۱۳۸۵.
- نگاهی تازه به بدیع؛ سیروس شمیسا، فردوس، تهران ۱۳۶۸.
- واژگان توصیفی ادبیات؛ عربعلی رضایی، فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۲.
- واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی؛ جمال میرصادقی و میمنت میرصادقی، کتاب مهناز، بی‌جا ۱۳۷۷.
- *A glossary of literary terms*, A.H.Abrams, longman publication, new york, 1970.
- *Compass of irony*, D.C.Muecke, methuen, new york-london, 1980.
- *Dictionary of word litrerary term*, SHiPLY.
- *The concise oxford dictionary of lirerary terms*, Baldick .